

مادرین برین و حال آنکہ وی مشرک بودی عهد فرسین این قدم آوردن وی در وقتی بود که آنحضرت را با قریش عهد مصالحت بود که با ایشان قتال نکند و آن در حدیث بود چنانکه مشهورست نقلت پس گفتیم یا رسول اللہ ان امی قدست
 مادرین برین آمده و ہی را غلبه در اکثر روایات بار موصوفه است یعنی رغبت و میل کنند است در اسلام یا اعراف
 کنند از ان و رغبت اگر بکلمه فی مستقل گردد و چنانکه رغبت فی معنی وی میل و خواهش کردن بود و اگر بعین آید
 چنانکه گویند رغبت عن مراد اعراض و اجتناب بود و اینجا هر دو معنی محتملست بلکه معنی اعراض مناسب ترست و موافق
 است روایت دیگر را که آمده و ہی را غلبه بجمع یعنی کاره و ساختن و بعضی هر دو روایت را یعنی را غلبه در اعراف
 معنی فرود آمدن را غلبه یعنی رغبت کنند و طبع دارند در مال من و را غلبه یعنی ذلیل محتاج از جهت فقری که دارد پس
 رسید اسما از ان حضرت که مادرین با این حال آمده افاضلها آبا حرمست و ارم پس صلح و احسان و نیکی کنم اورا قال
 آن حضرت نعم صلیها آری نیکی کن با وی متفق علیہ ازینجا معلوم گردد که مادر و پدر اگر کافر هم باشند نیکی و احسان ایشان
 باید کرد و بهمین قیاس حکم سایر اقرباست حق قرابت طینی با وجود مخالفت دینی مرعی باید داشت ۲۰۰ و عن عمر بن

العاص قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول ان آل ابی فلان هم چنین آمده است در روایت گفتند
 که آن حضرت صریح نام فلان گرفته بود را وی بکنایت آورد و ظاهر او در وقت روایت از تصریح بسم غنی داشت و
 بران معنی مترتب می شد و در نسخ اصول بعد از ابی بیاض گذاشته و نام نوشته اند بعلت مذکور و گفته اند که مراد ابی فلان
 ابی اسبست و بعضی گفته اند که ابی سفیان یا حکم بن العاصست و این مناسب ترست عمر بن العاص که را وی از
 حدیثست نحو است که نفی ولایت آن حضرت و صلح را از ایشان صریحاً ذکر کند و عیاشم خود را ظاهر سازد و اللہ اعلم
 بر هر تقدیر آن حضرت فرمود که اولاد ابی فلان کیسوا لی با و لیای نیستند مرا محبان و دوستان و متولی امر من انما ولیی اللہ
 و صالح المؤمنین نیست ولی و دوست من مگر خدا و صالحان از مؤمنان پس مراد اصباح جنس صلحا است نه یکی مخصوص و
 بعضی گفته اند که ابو بکر و عمر مرادند و بعضی گفته اند که علی رضی اللہ عنہم جمعین و لکن لهم رحم ابها بلالها و لیکن مراد ایشان
 یعنی آل ابی فلان نسبت و رحم و قرابتست بمن تری کنم آن را تری آن معنی چیزی میدهم ایشان که بدان کفایت
 ضروری ایشان شود یعنی چون تری کوزمی سبب اتصال اشیاست و خشکی و سختی موجب افتراقست بل را که معنی
 تری آمده است استعاره میکنند برای صلح و رحم پس معنی خشکیست استعاره میکنند برای قطع آن و بعضی شارحان گفته اند
 قطیعت را تشبیه بجرارت کرده و صلح را آب که حرارت قطیعت بدان سرد میگردد و بلال بکبر با و فتح آن خوانده اند و ضم
 نیز آمده معنی تری و معنی آنچه تر کرده شود بدان حلق چنانکه آب و شیر و بکسر جمع بل نیز داشته اند متفق علیہ ۲۰۰ و عن المنیر

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اللہ حرم علیکم حقوق الامهات خدای تعالی حرام گردانید بر شما بخاندن
 مادران و تخصیص مادران بیک جهت قوت و قلبه حقوق ایشانست چنانکه سابقاً معلوم شد یا جهت ضعف و

که باندک چیز بخیزد و میشود یا بحیث تقصیر و نهان اولاد و حقوق ایشان یا بحیث آنکه ظاهر سخن در مادران بود و لهذا در حدیث
اشیا ذکر کرده که از هم بیگانه اند بحیث وقوع تقریب در ذکر اینها و اولاد و انفس و حرام گردانید بر شما زنده گوی که در حق خیر
که در جا طهیت میکردند از جهت ترس فقر و عار و منع و هاست و حرام گردانید بر شما بخیلی کردن و گدائی نمودن را و منع بلفظ
ماضی است و بلفظ مصدر نیز روایت کرده اند که عبارت از بخل و اساک است و هاست یعنی آت که امر است از اینها یعنی
بد و عبارت از طلب و سوال است و گفته اند که مراد از منع نمودن است از حقوق واجب و ربالی و گرفتن آنچه حلال نیست
از اموال مردم و بعضی گفته اند بلکه منع از جمیع حقوق واجب در اموال و افعال و اقوال و اخلاق و طلب و تحلیف مردم بجهت
واجب نیست بر ایشان از حقوق در رعایت انصاف و اعتدال در آن و کرده لکن قبیل و قال و کرده دشت خدا مر شمارا
قبیل و قال را که به تشدید از جهت مبالغه و تخفیف نیز آمده است و قبیل و قال بفتح لام بر طریق حکایت از فعل مجهول و
بمعنوم و مقصود نهی است از آنچه مردم بایکدی میکنند و حکایات از اجبت ذکر کنند و گویند گفته شد چنین و گفت فلان چنین
و نهی از قبیل و قال بر تقدیری است که نه برای بحیث تحقیق امری باشد و الا چیزی که حقیقت آن معلوم نبود و برای تحسین
آن از اقوال مردم نقل کنند حرام نبود و بعضی گفته اند که مراد قبیل و قال بسیار گوئی و کثرت کلام است که دل را بسیار اند
و قساوت آرد و وقت را ضائع گرداند و کثرت سوال و کرده دشت برای شما کثرت سوال را این را چند معنی گفته اند
یکی بسیار باز پرس از احوال مردم و تحسین و تفتیش از آن دوم کثرت سوال در علم برای امتحان و اظهار فضیلت و خصوصیت
و جدال در آن سوم بسیار پرسیدن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که سبب کلفت و تاذی و باعث تضییق و
تشدید در احکام است چنانکه در قرآن مجید فرموده لانه ما لوانا عن اشیا بالآیه و بعضی بسیار سوال نمودن و گدائی کردن مراد
دشته اند و این وجه بعید است بحیث آنکه قید کثرت در اینجا مقید نیست بلکه سوال کردن بی ضرورت حرام است مطلقا قلیل
باشد یا کثیر و نیز باطل خود این معنی را شامل است پس ذکر او موجب تکرار بود و اضافه المال و کرده داشت
ضائع گردانیدن مال را که مراد بدان اسراف و انفاق و غیر طاعت حق است چنانکه یکی تمام یا بعضی از خود را یکی بدیه و اهل
حقوق محتاج باشند یا مال در آب اندازد یا در آتش سوزد یا با فاسق بد هر که در نامرضیات حق صرف کند و تفصیل کلام در مقام
آنست که صرف مال اگر واجب و مندوب است در اینجا ضاعت و اسراف گنجایش ندارد و اگر حرام و مکروه بود بی شبهه
اضاعت و اسراف حرام است و شباهه در اینجا است که بظاهر سراج بنماید اما اگر نیک در روند قبایح و مفاسد و بظاهر
باطن از اینجا پدید آرد و چنانکه در صرف در بناهای دور و درازی حاجت و تزیین و تزویق آنها که در وسعت و وسعت نیست
احتیاج بدان نبود و اسراف در انفاق و توسیع در پس نیاب ناعمه و طعمه شیهه لذیذه متجاوز از حد است اهل از برای مجرد خط
نفس و تغافل بر رعایت جانب فقرا و محتاجان چنانکه عادت اهل اسراف و اتزاف است اگر چه بظاهر شرع حرام نباشد
اما موجب قساوت قلب و غلظت طبع است و همچنین اسراف در ادائی و ظروف و سیوف و اسلحه بطلالات و جواهر و مثال آن

در جای

و یساکلی بنی قیدی در بیع و شرا بجهت غلبه فاحش و آجال ممتده و مانند آن همه داخل اصنامت و اسرار است متفق علیه ۶۰ و غیره
 عبدالمعین عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الکبائر شتم الرجل والدیه از جمله گناهان کبیره است و شتم دادن مرد پدر
 و مادر خود را قالوا گفتند صحابه یا رسول الله و هل شتم الرجل والدیه آیا دشنام میدهد مرد پدر و مادر خود را قال نعم گفت آنحضرت آری
 و شتم میدهد مرد پدر و مادر خود را زیرا که یسب ابا الرجل فیسب ابا و دشنام میدهد پدر مردی را پس دشنام میدهد آن مرد پدر
 او را یسب امة فیسب امة و دشنام میدهد مادر مردی را پس دشنام میدهد آن مرد مادر او را پس چون باعث شتم
 پدر و مادر شد گویند دشنام داد و دشنام دادن پدر و مادر بهر وجه که باشد گناه کبیره است زیرا که داخل عقوبت
 شکر گریه در خویش دست داری و دشنام مکن بپادشاه متفق علیه و از اینجا معلوم شود که هر که سب و ا
 فسق و فساد کرد و نیز فسق است و داخل است در وزران ۶۰ و عمن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم ان من ابر البر صلة الرجل اهل ذم ایه بدستی که از نیک ترین نیکی ها احسان کردن مرد است اهل محبت پدرش را
 بعد از بوی ابی عبد از مردن یا غایب شدن پدر بوی بضم یا و فتح و او کسر لام شده از تولیت یعنی پشت دادن و نیز
 یعنی محبت پدر کسی را گویند گویند سب قرابت با پسر است و در صورت صلته وی لازم و این صلته وی گویند نیکی کردن پسر
 است و چون ظهر الغیب نگا بدشت غایت نیکی کرده رواه مسلم ۶۰ و عمن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم من احب ان یسطله فی رزقه کسیکه دوست دارد که فراخی کرده شود در او در رزق وی دنیا که فی اثره و ثابره
 کرده شود در اجل وی در از گردانیده شود و عمر وی اثر در اصل یعنی نشان پایی است در رفتن بر زمین و این فرسوع حیات
 است و هر که مردن نشان پایی بر روی زمین مانند پس اثر میگویند و مدت عمر اراده مینمایند و میفرمایند هر که خواهد
 رزق او فراخ شود و عمرش دراز گردد و فیصل رحمه پس باید که صلحه کند رحم خود را و احسان و نیکی در حق ایشان بجا
 آرد متفق علیه مراد بفرانخی رزق و درازی عمر و وجود برکت و طیب عیش و زیادت توفیق و صفای حال و نورانیت
 قلب است یا درازی عمر بقای نام نیک است در جهان چنانکه ذکر لفظ اثر مشعر است بدان یا ذریه صامحه که بعد از او
 دعا کنند و بعد از وی نام نیک ویرازنده دارند که بقای اولاد و ولادت ثانی است مرده را و تحقیق حق سبحانه و تعالی
 صلحه ارحام را سبب فراخی رزق و درازی عمر ساخته و وی تعالی هر چیز را سبب پیدا کرده هر گرامی خواهد که رزقش را
 فراخ گرداند و عمرش را دراز سازد و او را توفیق خیر و ادای حقوق می بخشد و گفته اند که این محو و اثبات نسبت بخلو
 چنانکه در لوح محفوظ نوشته اند که عمرش شصت سال است و اگر صلحه رحم کند چهل سال بران افزون بود و اما نسبت بعلم
 حق تعالی تغیر و تبدیل نباشد و چون شارع چندین خبر داده ایمان بدان باید آورد و دیگر مناقشه نیست نشان سعادت
 این است که بشنیدن امثال این خبر دست بمالی که فرموده اند نیزند و تحقیق حال بوی سبحانه و تعالی نمایند آنکه محبت
 کنند و در چون و چرا نهند ۶۰ و عمن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلق الله الخلق پیدا کرد

الله تعالی خلق را یعنی تقدیر کرد و مخلوقات را در علم ازلی خود بران و جبری که در وقت انعام خلعت وجود بران وجه باشد فلان و غیر
منه پس چون از خلق فارغ شد یعنی فضا کرد و اتمام نمود و حقیقت فراغ بعد از اشتغال بکاری باشد و آن بر خدای تعالی
متنع است زیرا که او را کاری از کاری دیگر شاغل و مانع نگردد و چنانکه در دعای مأثور آمده است سبحان من لا یغفله شان عن
شئ شان و قامت الرحمن با سیتاد زحم پس گرفت برود و خود خدای مهربان را و وجه تخصیص نام
رحمن بزرگ از احادیث آینده معلوم گردد و در حق بفتح عا جمله و سکون قاف در اصل جایی است از ار را گویند و چون در سخن
از اردو طرف وی بهم بسته میشود تشبیه کرد و گفت بحق یعنی بد و طرف معقد از اردو بر از از نیز اطلاق کنند و پروردگار تعالی
از ان منزله است و در و این کلام بر طرز زبان عرب است و عادت مردم است که چون یکی بد دیگری پناه آرد دست بد دیگری
وی زند یا طرف از اردو میگیرد و گاهی که کار سخت باشد و اضطراب در کار بود و مبالغه و تاکید منظور افتد دست بد و حق از اردو
تا کار کسیکه بوی میگیرد تنگ افتد و البته پرسد که مقصود چیست و چه نیخواهی استعاره کرد و این عبارت را برای پناه جستن هم
حضرت رحمان از قطعیت بعد از ان این عبارت مثل شد درین معنی فی آنکه معنی حق و گرفتن آن منظور بود چنانکه گویند
پناه بسو پیمان برود دست وی فرخ است یعنی سخی و جواد است هر چند کسی باشد که در اول خلقت دست نداشته باشد
یا دستهای او بریده باشند یا محال بود وجود دست او را چنانکه پروردگار تعالی و تقدس و این طرز سخن در زبان عرب بسیار
افتد و قرآن و احادیث بر طرز زبان عرب واقع شده و این اصلی عظیم است از برای تاویل تشابهات قرآن و حدیث است
در کتاب تکلفات و در معنی است از معانی و ذاتی نیست که بایستد پناه گیرد ایستادن و گرفتن و پناه جستن او بر سبیل
تشبیه تمثیل است گویند یا در حقیقت است که بایستاد و در من کبر برای عزت و عظمت حق سبحانه را بگیرد و پناه جستن فقال
پس گفت پروردگار تعالی چه میگوئی و چه نیخواهی و چیست باعث بر پناه جستن تو باین درگاه من یعنی بازمان و من بیا
استغنا نیست که الف وی را با بلی کردند قالت گفت رحم حضرت عزت بذا مقام العائذ بک من القطیعة این جا
ایستادن پناه گیرنده است از قطعیت و پیوند بریدن یعنی شکست و حضرت تو ایستاده ام و دست بد این عزت و عظمت
توزده ام پناه میجویم تا تو از آنکه کسی قطع کند مرا و صله و پیوند مرا رعایت نکند و قطع رحم نماید قال گفت پروردگار تعالی
برای اجابت بتمس رحم قبول مطلب می الارضین آیا راضی هستی توان اصل من وصلک که پیوند کنم من کسی که
پیوند کند تو و انعام و احسان کنم با وی و قطع من قطعک و بر بر من از کسی که بر او تو و باز گیرم انعام و احسان خود را از تو
قالت گفت رحم بلی یارب راضی شدم ای پروردگار من قال خداک گفت پروردگار تعالی پس این وعده من با تو
ثابت و محقق است و تراست این که است متفق علیه ۱۰۰ و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
الرحم من الرحمن و هم از ابی هر چه که گفت گفت آن حضرت لغز رحم اشتقاق کرده شده و گرفته شده است از لفظ
رحمان چنانکه در حدیث دیگر تصریح آمده که پیدا کردم رحم را و اشتقاق کردم او را نامی از نام خود که رحمن است کذا

کذا

و بعضی معنی قدر و عزت آتش نیز دارند و در کون دعا قدر را بگردانیدن پروردگار تعالی است و عار را سبب رود این نیز
تقدیر است یعنی وی تعالی تقدیر کرده که بنده دعا خواهد کرد و این بلا بدعا می آید و دفع خواهد شد و جمیع اسباب عالم بوجود
قضا و قدر آتی همین حکم دارد چنانکه او یه طبعه مشفای احوال بنده گان مرد در آمدن بهشت و دوزخ را و بعضی گفته اند
که او است بنده و عار آسان میگردد و در وقت قضا را خوش میگرداند از ابر دل وی یعنی چون دعا کرد و دید که
تقدیر باز نیگردد و راضی میگردد و در تن در میاید پس آسان و سبک میگردد و بر دل وی بار آن بخلاف آنکه بچگونگی
در آید و ناگهان نازل گردد پس گویا که رو کرد دعا آنرا که نقل لطیبی در ردول این مسکین چنین می افند که تواند که
مقصود مسالغه در تاثیر دعا و روح او باشد یعنی هیچ چیز قضا و قدر را در نکند و اگر چیزی بودی که رو کردی دعا بود
چنانکه مثل این در ماده چشم زخ در حدیث آمده اگر چیزی بودی که سبقت کردی بر قدر چشم زخ بودی و الله اعلم
و لایذی فی العمر الا البر و زیادت نمی کند در عمر آدمی مگر نیکی کردن بوالدین و اقارب بهین معنی که در رد دعا مقرر را
تقریر کرده شد و توجیهات دیگر در حدیث انس در فصل اول گذشت و ان الرجل لیجرم الرزق بالذنوب بصیبه بدست
که مرد هر آینه محروم گردانیده میشود و از رزقی که وی را نهاده اند بسبب شومی گناهی که در می یابد مر او را راه این حسبه
اینجا اشکال می آید که بسا کسان که عاصی و فاسق و کافرانند و ابواب رزق برایشان مفتوح است بیشتر از آنچه مومنان
و مطیعان رست پس بعضی تاویل می کنند که مراد رزق آخرت است که ثواب است و بیشک گناه کردن سبب نقصان
و حرمان از آنست و اگر مراد رزق دنیا دارند که مال و صحت و کامرانی است جواب آنست که مراد حرمان از حصول رضا و طیب
عیش و فراغ قلب و حضور وقت و صفای رزق از کدورت و ظلمت است چنانکه متقیان و مطیعان رست و در قرآن مجید
سینفر ما ید من عمل صالحا من ذکر او انشی و هو مومن فلنقیمه حیوة طیبه بخلاف اهل فسق و فجور که در وقت ایشان کدورت و ظلمت و
تعب که ناشی از هم دنیا و حرص و تعلق قلب و خوف نقصان و فوات آن حاصل است چنانکه فرمود من اعرض عن ذکر ی فان
له همیشه ضنکا و اگر مومن است از فکر سود عاقبت و معصیت وحشی و کدورتی در صفای وقت و طیب عیش وی راه میاید
و بعضی گفته اند که این حدیث مخصوص است به بعضی از گناه گاران مومن که حق تعالی میخواهد که ایشان را از کدورت گناه
پاک گردانیده بهشت در آرد و در دنیا بفقرو بلا کفارت ذنوب ایشان نموده پاک و صاف باختر برود و بعضی را نیز ستاوند
بلا متغیبه گردانیده و توفیق توبه بخشید حاصل آنکه مومن چون گناه کرد اگر لطف خفی از پروردگار تعالی شامل حال اوست بفقرو
یا مرض تمحیص ذنوب وی می نماید و آنرا که عنایت و لطف بحال وی ارزانی ندارد و او را همچنان گناهان او بگذارد و مگر و

استدر ارج بحال وی بگمارد و نعوذ بالله من ذلک + و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه

و آله وسلم دخلت الجنة در آمدم بهشت را شنیدم در وی آواز خواندن قرآن را فصلت من هذا
پس پرسیدم کیست این که قرآن بخواند قالوا عارث بن انعمان جواب دادند این قرآن خواننده عارث بن انعمان است

است

که از فضیله صحابه بود و بدو صد و خندق را حاضر شده و صاحب آن قول است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی پرسید کیفیت صحبت پس گفت صحبت مومنانا محدث پس گو یا بنماط صحابه رسیده باشد که وی بجه عمل این فضل یافت که آن حضرت در بهشت قراة اورا شنید پس آنحضرت برای بیان سبب دریافت وی این فضیلت را فرمود که یکم الکره لکم الیومین است فضیلت و ثواب نیکی کردن بوالدین این را دو بار مکرر فرمود و فرمود و کان ابرالناس بامه و بود وی نیکی کننده ترین مردم با در خود رواه فی شرح استه و البیهقی فی شعب الایمان و سنه روایت و در روایت بیهقی است قال گفت آن حضرت ثنت فرائضی فی اجتهت خواب کردم پس دیدم خود را در بهشت این عبارت در روایت بیهقی بجای قول آن حضرت است که دخلت اجتهت که در روایت شرح استه مذکور است

۳۰ و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رضی الرب فی رضی الوالد خوشنودی پروردگار خوشنودی پرست پدر را ذکر کرد و غالباً در آن مقام که این حدیث رو و یافته تقریب ذکر پدر بود و حکم مادر نیز همین است بطریق اولی از جهت زیادت حق وی چنانکه معلوم شد و بعضی گویند که والد اینجا بمعنی شخصی نایب است و آنکه نسبت بولادت دارد و صیغه فاعل گاهی برای نسبت می آید چنانکه تا مرد لابن تفرغوش و لبن فرغوش را گویند پس مادر را نیز شامل باشد و ظاهر این را عبد الله بن عمر بن العاص گفت که پدر او شکایت از وی نزد آن حضرت می آورد که ریاضت بسیار می کشید و تمام شب بیدار می بود و دو آنم روزه میداشت چنانکه در حدیث آمده است و این عبد الله بن عمر و با پدری بود که عمر بن العاص است که وزیر معاویه بود و در باطن از ایشان نبود و سخط الرب فی سخط الوالد و ناخشنودی پروردگار در ناخشنودی پرست و سخط بضم سین و سکون خا و ضم آن و فتحین کر است و ضد رضا که ذی القاموس رواه الترمذی ۳۰ و عن ابی الدردار ان رجلاً اتاه فقال از ابوالدردار آمده است که مردی آمد و پرسید گفت آن مرد

ان لی امرأة و ان امی تا مرئی بطلاقا برستی مرا زنی است و مادر من امر میکند مرا بطلاق دادن وی یعنی چکار کنم طلاق بدهم او را یا نه با وجود آنکه طلاق بقبض مباحات است فقال له پس گفت آن مرد ابوالدردار سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یقول می گفت الوالد اوسط ابواب اجتهت پدر بهتر و فاضل ترین در باب بهشت است یعنی سبب در آمدن بهشت نگاهداشت رضای پرست پس هر که خواهد که در آید بهشت را ازین در که بهترین در است باید که رضای والد نگاه دارد و ظاهر است که مادر نیز همین حکم خواهد داشت فان شئت فحافظ علی الباب اوضیح پس اختیار در دست است اگر میخواهی نگاهداشت کن برین در یا ضائع کن یعنی اگر طلاق دادی رضای والد نگاهداشتی و اگر نه ضائع کردی و از دست دادی آنرا و درین حدیث اگر از والد شخص نایب مراد دارند و آنکه نسبت ولادت دارد و مناسب تر است رواه الترمذی و ابن ماجه و عن بنزین حکیم عن ابیمن جده قال بنزین حکیم از پدرش روایت میکند پدرش از جد که نام وی معاویه بن حید است بفتح مهله و سکون تخم نایب و دال همزه گفت حید

که قلت گفتند یا رسول الله من ابره کر اینگی کنم و بکده احسان نمایم نخست قال گفت آن حضرت امک مادر خود را شکلی کن و بگو احسان نما می قلت غم من گفتند پستتر که اینگی کنم قال امک گفت آن حضرت درین بار نیز مادر خود را شکلی کن قلت غم من گفتند من پستتر که اینگی کنم قال امک گفت آن حضرت پستتر شکلی کن مادر خود را تا سه مرتبه امر کرد و شکلی کردن بسیار قلت غم من گفتند پستتر که اینگی کنم قال امک گفت در مرتبه چهارم پدر خود را شکلی کن ثم الاقرب فالاشد ب پستتر شکلی کن آنرا که نزدیکتر بتو از مادر و پدر چنانکه بر او در خواهر پس آنرا که بعد از وی نزدیک ترست چنانکه امام و احوال همین ترتیب اولاد امام و اولاد احوال و مضمون این حدیث همان حدیثی است که در اول باب از ابی هریره گذشت رواه الترمذی و ابو داؤد

۶۰۰ و عن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول قال الله تبارک و تعالی عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت که گفت خدای تبارک و تعالی انا الله و انا الرحمن نسیم خدایم منصف بصفت رحمت خلقت الرحمه پدید اگر دم رحم را دوستیقت لها من اسی و شگافتم و اگر غم مرا رحم را با کسی از نام خود که رحمان است و در بعضی نسخ شققتا آمده من و صلها و صلته پس هر که پیوندد رحم را و رعایت کند حق و بر او پیوندد غم من و بر او من قتلها بینه و هر که بگسلاند رحم را و رعایت حق وی نه نماید بگسلانم او را و است یعنی قطع است و آنست که در سخن برای تاکید و سبالنزه گویند یعنی قطع است یعنی بالقطع و اجر هم این را بکنم و از هر چه جز کردن او است قطع کنم و از ان بریم و بگسلم رواه ابو داؤد ۶۰۰ و عن عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است و پدر او نیز صحابی است حاضر در مدینه و خیبر او مشاکه را که بعد از دست همیشه بود در مدینه تا وقت وفات آن حضرت بعد از ان انتقال کرد بکوفه و کسی آخر کسی است که مرد بکوفه از صحابه پسند سبع و ثمانین و قیل است و ثلثین قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول

لا تنزل الرحمة علی قوم فرودنی آید رحمت خاص الهی بر قومی که فیهم قاطع رحم در میان ایشان شخصی است برنده رحم و رعایت ناکندة حق آنرا یعنی قومی که مدد و مساعدت می کنند آن شخص را بر آن و اسکار نمی نمایند و منع نمیکنند او را از ان و بعضی گویند مراد بر رحمت باران است که بشومی این معیت باز داشته می شود و از ایشان رواه البیهقی فی شعب الایمان ۲۸۰ و عمره

ابن بکره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من ذنب احی ان یعمل الله لصاحبه نسیب شیخ گناهی سزاوارتر بآنکه سزایب کند خدای تعالی برگزیده آن گناه را لعقوبتی فی الدنیا عذاب در دنیا مع ما یترکه فی الآخرة یا آنچه نگاه میدارد او را از عذاب در آخرت من الهی و طبیعه الرحمه از بر آمدن از اطاعت امام عادل و بریدن پیوند رحم یعنی برین گناه هم در دنیا عقوبت میکند و هم در آخرت عذاب خواهد بود چون اثر این دو معیت در دنیا هم است از هر چه در عالم و کینه و عداوت در قلوب عقوبت اینها در دنیا نیز مجمل گشت و اگر چه بعضی گناهان دیگر نیز بآن صفت باشند اما

این دو گناه بزرگترینند رواه الترمذی و ابو داؤد ۶۰۰ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یدخل الجنة منان درنی آید در بهشت منت ننده بعد از عطا و شمار کننده و بر روی آورنده آنچه داده است چه جای

اینکه کند بران چه منت نهادن و ایند اگر درون بگم گریه و لا تطلبوا صدقاً تم بالمن والاذی البطال کنه صدقه را و مانا که
 مراد آن است که در آمدن در بهشت که بحبت صدقه و عطا متوقع بود و بحبت بطلان صدقه واقع نگردد یا بشومی این سینه
 ازان سعادت محروم میگردد و مراد در آمدن با سابقان و مقربان است و الا در آمدن بهشت هر مومن را امر است
 طاعتی و همچنین در نیاید در بهشت آزار کننده والدین و اقربا را بی جهت شرعی کذا قبل و احتمال دارد که عاقب مخصوص
 بازار کننده والدین داریم چنانچه متعارف است و قاطع صلوة رحم را در میان داخل داریم یعنی منت نمنده بر خویشان و
 نزدیکان با آنچه احسان میکند با ایشان و بعضی گویند که منان از من است یعنی قطع کند و رحم و لا مد من حسن و در بی
 بهشت را و اتم خوردن شراب را و عادت کننده بدان رواه النسائی و الدارمی ۱۰۰ و عن ابی هریره قال قال

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تعلوا من انساکم یا موزید از نسبه های خود و متصلون به او عالم آن قدر که پیوند کنید
 بدان رجه های خود را یعنی آبا و اجداد و اعمات و جدات و اولاد ایشان را از ذکر و اثاث بشناسید و نامهای ایشان یا و
 دارید تا ذوی الارحام را که با ایشان صلوة باید نمود بدانند که دشمن آن ضرورتی نافع است فان صلوة الرحم محبة فی الاله
 زیرا که پیوند کردن و نیکی نمودن بر رحم جای وجود محبت و محل دوستی است در خویشان و متعلقان و محبت را کجسرها خوانده اند
 بر وزن منقته مکه تطاشرة فی الممال نفتح لهم و سکون مثلثة از ثروت یعنی کثرت مال یعنی صلوة رحم سبب کثرت و برکت است
 در مال چنانکه سابقاً گذشت که سبب فراخی در رزق است منساة فی الاثر نفتح لهم و سکون نون و فتح همزة یعنی سبب غنیمت
 در اهل و درازی عمر است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۱۱۰ و عن ابن عمر ان رجلاً اتى ابی هریره را

صلی الله علیه و آله وسلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انی صحبت ذنبا عظیمیامن رسیده ام گناهی بزرگ را
 فعل لی من توبه پس آیا هست مرا عملی که سبب توبه بر جوع الهی تعالی گردد و در من برکت و آمرزیده شود آن گناه است
 بل لکن من ام فرمود آن حضرت آیا هست ترا مادری از مادران یعنی ما در پاجده قال لا گفت آن مرد نیست مرا مادری
 قال گفت آن حضرت و بل لکن من خاله و آیا هست ترا خاله از خاله ها قال نعم گفت آری خاله هست قال و هب
 گفت آن حضرت پس نکی کن با وی تا آمرزیده شود آن گناه تو از اینجا معلوم میشود که صلوة رحم سبب کفارت گناهان
 شود اگر چه کبیره نیز باشد با آن حضرت آزاد مخصوص این مرد بومی معلوم کرد و نیز معلوم شد که خاله حکم مادر دارد

رواه الترمذی ۱۱۲ و عن ابی اسید بنهم همزة و فتح سین الساعدی قال روایت است از ابو اسید ساعدی که گفت
 یتناحن عند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در انشای آنکه ما نزد پیغمبر خدا بودیم صلی الله علیه و آله وسلم از جاوه
 رجل من بنی سلمة ناگاه آمد آن حضرت را مردی از بنی سلمة کبیر لام نام یعنی است از قبائل انصار و گفته اند که سلم
 یکسر لام در عرب غیر این لطن از انصار است سلم بفتح لام بسیار است فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله
 بل یعنی من بر ابوی شمی آیا باقی مانده است از نیکی پرورد مادر من چیزی یعنی در زندگی بر والدین هر چه تو قسم کردی

صلوة رحم با کسب است

ایا باقی مانده است از ایشان چیزی ابرهها به بعد موتهما که بکنم از افس از مردن والدین یعنی پس از موت والدین هم برایشان صورت دارد و قال نعم فرمود آن حضرت آری باقی مانده است از بر بعد موت والدین الصلوة علیہما و الاستغفار لہما رحمت فرستادن برایشان و دعا کردن و آمرزشش خویش از حق تعالی مرایشان را و انفاذ عهد ہما من بعد ہما و ان کردن کردن و وصیت ایشان بعد از وفات ایشان و صلوة الرحم التي لا توصل الا بہا و صلوة رحم کہ کہ و نہ نشود و مگر بسبب محبت خاص ایشان و حق ایشان و طلب رضای ایشان کہ رضای حق منوط است بدان نہ بجهت غرضی و غایتی دیگر کہ طلب قرب منزلت یا وسیلہ مال و جاہ نزد ایشان باشد چنانکہ طاعت پروردگار تعالی خالصا برای طلب رضای وی باید کرد نہ بر آس غرضی و عوضی و اگر ام صدقہا و بزرگداشتن دوستان والدین را و احسان کردن با آنها چنانکہ در فصل اول در حدیث ابن عمر گذشت رواہ ابو داؤد ابن ماجہ ۱۳۰۰ و عن ابی الطفیل نام او عامر بن داثمہ است آخر صحابہ در موت و بود وی رضی اللہ عنہ از تابعان امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ قال رایت النبی گفت دیدم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تقسیم کما بجزائہ بخش میکرد گوشتی را در موضعی کہ نام وی جبرائیل است بکسر جیم و عین و تشدید را موضعی مشہور است بر یک مرحلہ از مکہ و آن حضرت بعد از فتح حنین شانزده روز آنجا بود قسمت اموال نموده اذ اقبلت امرأۃ حتی دنت الی النبی ناگاہ پیش آمد زنی تا آنکہ نزدیک شد بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فبسط لہا رداء پس بگسترانید آن حضرت برای شستن آن زن و آن سہ مبارک خود را بجلست علیہ پس نشست آن زن بر دامن او گفت من ہی ابو الطفیل میگوید چون اینچنین تعظیم آن زن از حضرت وی مشاہدہ کردم با حاضران مجلس شریف گفتم کیست این زن فقالوا پس گفتند حاضران ہی امہ التي ارضعتہ این رضاعی آن حضرت است کہ شیر داده او را از اینجا معلوم شود کہ حق رضاع نیز موجب اکرام و احترام است و نیز رعایت خود را سابق و اکرام صاحبان قدیم و جب است رواہ ابو داؤد ۱۰۰۰ **الفصل الثالث** ۹۰۰ عن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال منیما ثلثہ نفر تباشون در انشای آنکہ کہس با یکدیگر می رفتند اخذ ہم المطر در گرفت ایشان را باران فنا لوالی خاری اقبل پس میل کردند آنها بسوی خاری کہ در کوه بود و پناہ بردند بدان فاطمہ علیہم صخرہ من الجبل پس فرود افتاد بر دامن غار ایشان سنگی بزرگ از آن کوه فاطمہ علیہم پس پوشید ایشان را فقال بعضهم لبعض پس چون در ماندند کہ چه علاج باید کرد یکدیگر گفتند انظر و اعمالا ملتوا لہ صا کہ بنگرید کارهای را کہ کرده اید شما آن را برای خدا کہ آن کارهای نیک باشد و لایق قبول در گاہ مولی تعالی باشد یعنی خالص بودہ باشد بی شائبہ ریاء و غرض فادعوا اللہ بہا پس بخوانید خدا را و توسل کنید بدان اعمال بعد یفرجا امید است کہ کفادگی دهد ہی تعالی شمارا ازین شدت کہ ازین صخرہ پیش آمدہ فقال احدہم پس گفت یکی ازین سہ نفر اللهم انہ کان لی والدان شیخان کبیران اولادہم بتحقق بود مرا پدر و مادر بزرگ ولی صبیہ صغار و حال آنکہ بودند مرا کوکان خرد و صبیہ کبیر صداد و سکون با و فتح با جمع صبیہ و صغار جمع صغیر گفت ارمی علیہم بودم من کہ میپرانیدم گو سفندان را کہ اتفاق میکردم شیر آن را برین خردان فاذا رحمت علیہم

و صغار جمع صغیر

غلبت پس چون می در آمدم شبانگاه برین خردان پس میدوشیدم که غنغان را بد است بوالدی آغاز میکردم
 به پروردگار خود و نخست شیر را از ایشان می بردم استقیما قبل ولدی می نوشانیدم ایشان پیش از اولاد خود
 و آنه قد نامی بی اشجبه و بدستی که تحقیق دور بردم از حنان یعنی روزی در حنان که چراگاه گوشتندان بودند و
 افتادند و چراگاه دور فرستم و در بعضی روایات نار آمد و تا خرمنه از الف و نامی و نام برد و لغت مشهور است یعنی
 دور افتادن فراقیت حتی اسبیت پس نیامدم بخانه تا آنکه شام کردم منی شب افتاد و دیگر نتوانستم آمدن فوجدها
 قد نامی پس یافتیم مادر پدر را که تحقیق خواب کرده اند غلبت گمانت که لب بنم لام من نصر من دوشیدم گوشتندان
 را چنانکه عادت بود که میدوشیدم فحبت با کلاب پس آوردم ظرف شیر را با شیر را کلاب کبره جا برد و معنی آمده
 محنت عذر و سهام پس ایستادم نزدیک سر مادر و پدر و در بعضی روایات علی رؤسها اکره ان او قطنها در حاکم
 ناخوش دارم که بیدار کنم ایشان را و اگر نه ان ابا بصیه قبلها و ناخوش دارم که آغاز کنم خوردن پیش از مادر و پدر
 و بصیه یعنی خون بغض و کوفین بختین عند قدمی و خردان فرماید می کنند می نمانند از گرسنگی نزدیک هر دو پای آن
 گوید و شربت آن قوم حق نفعه مادر و پدر مقدم بود بر حق اولاد یا برابر بود و این مر و فتدیم میگردد مادر و پدر را در بعضی
 گویند شاید که مقدار سه رمی بخردان داده بود و بیانی فسر یاد ایشان برای زیادتی بود و فلز فلک دانی بود پس
 پس بود خواب کردن و ایستادن و فریاد کردن کار من و ایشان یعنی پدر و مادر خواب میکردند و خردان فریاد میکردند
 و آن ایستاده بودم حتی طلع الفجر تا آنکه بر آمد فخر این مرد این حکایت از حال خود کرد و در وی بخدا آورد و گفت خداوند ا
 فان كنت تعلم اني فعلت ذك انبعاثك پس اگر هستی تو که میدانی که من کرده ام این کار محض طلب رضای تو
 فافرح لنا فوجه لمي منها السمار پس کشار برای ما کشادگی که به سیم از ان کشادگی آسمان را فافرح از باب نصره از افعال
 هر دو خوانده اند و فوجه نیز بصیر فافرح آن آمده ففرح الله لهم حتی بیرون السمار پس بختا و خدای تعالی برای این قوم تا آنکه
 چنان شد که می بینند آسمان را و فرج بشد پیر او بقیف آن نیز آمده و در بعضی روایات نیز ذبی نون آمده و چون مرد
 سختین حکایت خود تمام کرد و از تنگی کشادگی یافت قال الثانی گفت مرد دوم برای بیان کردار تنگ که وی کرده
 و علم آن گمانت بی نیت عم و جهادند ابرستی که بودم از خرم که دوست میداشتم او را گاشد بحب الرجال النساء و
 مثل سخت ترین دوستیهای مردان مرزبان را طلبت ایها نفسها پس طلب نمودم بسوی وی نفس او را یعنی
 میل کردم بسوی وی و فرستادم کس را بسوی وی فابست حتی آتیا بانه وینار پس سرکشی کرد وی از مطاوعت من
 تا آنکه بیارم او را و بهر صد و نیا فرسعت حتی جمع ما به وینار پس کسب و کار کردم تا آنکه بهر سانیدم صد وینار را فی لطار
 سعی و جیدن کشتابی کردن و کسب و کار کردن و طقیتهایا پیشش آوردم او را آن صد وینار را اظلمت
 بین رطینا پس هرگاه که شستم میان دو پای آن زن برای جماع قالت یا عبد الله انی الله گفت آن زن

ای بنده خدا پرستیز کن و تبرس از خدا و لا ینفع الخاتم و کشام امانت را با کنایت از ازان که بگارت کرد و محنت غمناک
 پس ترسیدم از خدا و دور ایستادم از وی اللهم انی فعلت ذلک ابتغاء وجهک خداوند
 پس اگر میدانی تو که من کرده ام آنرا برای طلب رضای تو فافرج لنا منها پس شاد و ده بار ازین صخره فخرج
 لهم فخرج پس بگشا و خدای تعالی برای ایشان شادگی و فرج تخفیف را و تشدید آن نیز آمده و قال الاخر و کففت
 بهر دو یگر از آن سه و اللهم انی کنت اساجرت اجیر خداوند من بجز دوری گرفته مزدوری را بفرق از تو به
 مثالی و فرق بفتح فاء و سکون را کوفت آن بیایه که سیزده رطل و بعضی گویند پانزده رطل در وی گنجید و فتح را اکتش و
 اصوب است نزد اهل لغت و نزد محدثین بسکون اکثر است و قاضی عیاض گفته روایت شیوخ ما باسکان و فتح هر دو
 و الفتح اکثر در صراح گفته فرق بسکون و بجرکت بیایه اهل مدینه و آن شانزده رطل است و از بفتح همزه و ضم را
 و تشدید زای و تخفیف آن و بضم هر دو و تشدید و تخفیف و بضم اول و سکون ثانی در زبانی همزه و از زبون بجا
 را نیز آمده نام مشهور فی الصراح از زبیر بن جراح فلما قضی عملم پس چون تمام کرد آن مرد کار خود را قال اعطنی حقی
 کفنت بده مرا حق مرا فروخت علیه حق پس پیش آورد و بر وی حق او را فرستاد و غیب عنه پس بگذاشت حق خود
 و اغراض کرد و ازان فلم ازل انزعده پس همیشه زراعت میکردم و او را که شالی بود تا آنکه حاصل بسیار آورد
 حتی جمیع منبقره را عیالمانا آنکه بهم آوردم از حاصل زراعت گاوان و چراننده آن گاوان را درین روایت
 ذکر بقدر اعی که با اعتبار اکثر و غلب و در روایت دیگر آمده که حاصل بسیار گردانیدم اجرت وی را تا آنکه بسیار
 شد اموال از شتر و گاو و گوسفند و غلام نجاری پس آمد مرا آن با حیرت قال پس گفت انی الله و لا اظلمن تبرس
 خدا را و ظلم کن مرا و اعطنی حقی و بده مرا حق مرا نقلت از هب الی ذلک البقره را عیال پس گفت بر وی بوسه
 آن گاوان و چرانندگان آن حق است فقال انی الله و لا اظلمن الی پس گفت تبرس خدا را و استهزا و سخرت کن من
 نقلت انی لا احزوبک پس گفتم بدستی من استهزا نمیکندم بوقتی که ذلک البقره را عیال پس بگردان گاوان را و چرانندگان
 آنرا فاخته فاطمیه بهایس گرفت این مال و متاع را پس برود آن همه اشیا را فان کنت تعلم انی فعلت ذلک
 ابتغاء وجهک فافرج ما بقی پس اگر میدانی خداوند که من کرده ام آنرا برای طلب رضای تو پس بگشا آنچه
 باقی ماند ازین سنگ فخرج الله عنهم پس گشا و خدای تعالی آن سنگ را از ایشان و بر ماند از آن محنت شوق
 و ازین حدیث معلوم شد استحباب توسل بعباده اعمال در حال شدت و کرب زیرا که مولی تعالی از ایشان قبول کرد
 و اجابت نمود و آن حضرت این را ازان قوم در معرض شتا و ذکر فضائل خبر داد و اگر استحباب نباشد جواز خود
 تقصیر است اما باید دانست که این معامله بظاهر شبه اعیان است و مقتضای ایمان است که بموجب صدق و عدل پروردگار
 تعالی و وقوع بدان حسب عمل را می طلبید و معامله می نماید اما آنکه مستغرق است در بجز حقیقت و مشاهده می کنند

بگفت

شمول قدرت و فضل و توفیق الهی را فانی است از وجود و رویت عمل خود و جزای آن اورا کجا مجال اسناد و فعل ثبات خود و استحقاق
 جزای اوست وی همه از حق میدانند خود را در میان نمی بیند عمل توفیق اوست و جزا افضل او نعم شانه و علم برانه و نیز معلوم میشود
 سبانه و فضل نفقه بر والدین و ایشار ایشان بر اهل و اولاد و احترام و تحاشی از تکلیف و مشقت ایشان و تصرف است بر رحمت
 و آرام ایشان و نیز معلوم میشود که بیدار کردن کسی را که در خواب است مکروه بود و خصوصاً در محل ادب و تعظیم مگر
 برای نماز و زنی و خوابت فرض و معلوم میشود که رحمت خواب الذ و اطلب است از تناول طعام و معلوم می شود
 فضل عفت و پارسائی و باز داشتن نفس از محرکات خصوصاً از قدرت و عدم مانع و طلب نفس و خوابش و
 خصوصاً در شهوت فرج که بسیار است و غالب تر و کسرش نترین شهوات است بر عقل و مشکل ترین حالات است بر مرد
 و نیز معلوم میشود که تصرف در مال غیر بی اذن وی جایز است اگر اجازت کند بعد از آن چنانکه مذکور است خفی است که
 تصرف قضولی جایز است و موقوف است بر اجازت مالک و بعد از اجازت وی نافذ گردد و معلوم میشود که حسن
 عهد و ادای امانت و ساحت در معاملات امری فاضل و موصل است بقرب و کرامت نزد حق و معلوم می شود
 که دعای بنده بعد از وقوع بلا مستجاب و سبب دفع بلا و کشاد از تنگی محنت و ابتلاست و معلوم میشود که کرامت

اولیای حق است چنانکه مذکور است اهل سنت و جماعت است رضوان الله علیه اجمعین ۲۰۲ و عن معاویه بن جابه

ان جابه بن جابه الی النسبی صلی الله علیه و آله وسلم جابه بن عباس بن مرداس سلمی که از صحابه بود و سپه وی معاویه نیز

از صحابه است نزد آن حضرت آمد فقال پس گفت یا رسول الله اردت ان اغزو اخواستم که بغزاروم و قد حثت

استبشرك و تحقیق آمده ام که مشاورت کنم ترا آنچه میفرمائی فقال بل لک من ام پس فرمود آن حضرت آبا هست

ترا مادری قال نعم گفت آری هست قال فالزها فمرد پس لازم گیر اورا و با وی باش فان بختی عذر حسب لما

زیرا که بهشت نزد پای مادریست یعنی در پای مادر باش که موجب دامن بهشت است و این عبارت کنایت

ست از خضوع و تذلل که امر کرده اند بان اولاد را نسبت بر والدین پس در پای بودن صفت و لذت است به صفت بهشت

رواه احمد و النسائی و البیهقی فی شعب الایمان ۲۰۳ و عن ابن عمر قال کانت تخمی امرأة ابن عمر یگوید بود در عهد

نکاح من زنی و کان عمر یکرهها و بود عمر رضی الله عنه که ناخوش میداشت آن زن را فقال لی طلقها پس گفت مرا

عمر طلاق ده آن زن را فایست پس سر باز زد من از اقتال این امر و طلاق نداوم زن را فانی عمر رسول الله پس

آمد عمر بنیز خذار اصلی الله علیه و آله وسلم فذکر ذلک پس اگر عمر آن واقع را امر آن حضرت را فقال لی سؤالی

صلی الله علیه و آله وسلم طلقها پس گفت مرا آن حضرت طلاق به آن زن را رواه الترمذی و ابوداؤد ۲۰۴ و عن ابی امامة ان رجلاً قال روایت است از ابوا امامه باهلی که صحابی مشهور است که مردی گفت یا رسول الله

ما حق الوالد بن علی و لدها چیست حق مادر و پدر بر فرزند ایشان قال گفت آن حضرت چاهنتک و نارک

مادر و پدر بهشت و دوزخ تواند یعنی حق ایشان نیکی کردن است با ایشان و ناز نجانیدن ایشان را از یاکه نیکی کردن با ایشان سبب درآمدن بهشت در نجانیدن ایشان موجب درآمدن دوزخ است و او این ماجرا را در حدیثی نقل کرده است

قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان العبد لیسوت والداه او احدهما بدستی که بنده هر آینه نمی میرد پدر و مادر وی هر دو یا یکی از آن دو دانه لها عاق و حال آنکه به تحقیق آن بنده مرا ایشان را نجانیده و معقوق در زند است و ایشان ناراضی رفته اند از وی از عالم فلان ازال بر عوالمها و استغفر لها پس همیشه دعا میکند آن بنده هر پدر و مادر را و آمرزش می خواهد از خدا مر ایشان را حتی بکتابه الله بار تا آنکه بنویسد او را خدای تعالی نیکی کنند و با ایشان معنی دعا و استغفار فرزندان مر والدین را بعد از مردن ایشان آن فائده دارد که اگر ناراضی رفته باشند هم حق تعالی ایشان را راضی میگرداند از وی و نام وی را در دیوان نیکی کنندگان به پدر و مادر و رضا جویندگان از ایشان بنویسد و عمره

ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من اصبح مطیعا لوالديه و والدیه کسیکه با پدر و مادر در حالیکه فرمان برداری کند است خدا را در حق مادر و پدر خود و بجای آورنده است حق ایشان را اصبح له بابان مفتوحان یعنی با پدر و مادر در حالی که ثابت است برای او و در کشاده از بهشت فان کان واحد افواحد پس اگر باشد یکی از مادر و پدر پس مفتوح یکدست و در بعضی نسخ واخذ انصب است من اصبح عاصیا لوالديه و والدیه اصبح له بابان مفتوحان

من النار فان کان واحد افواحد کسیکه با پدر و مادر در حالی که بی فرمانی کند است مر خدا را در حق مادر و پدر خود و با پدر و مادر برای او و در کشاده از آتش دوزخ و اگر هست یکی از مادر و پدر پس مفتوح یکدست و از اینجا معلوم شود که طاعت و معصیت والدین چون بفرموده حق است و تحقیق طاعت و معصیت اوست تعالی و تقدس قال رجل و ان ظلما

گفت مردی از حاضران و اگر چه ظلم کنم کنند مادر و پدر فرزند را قال فرمود آن حضرت و ان ظلما و ان ظلما و ان ظلما سه بار مکرر فرمود و از برای تاکید و مبالغه و مراد بظلم در امور دنیا و دین است نه و نوبه چه طاعت والدین اگر مخالفت دین باشد روا نبوده و وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال و هم رویت از ابن عباس است رضی الله

عنها که آن حضرت فرمود ما من ولد یاربنا یظن الی والدیه فطره رحمة نیست هیچ فرزندی نیکی کننده بوالدین که نگاه کند بسوی ایشان نگاه کردن بر وجه رحمت و محبت الاکتب الله له بكل لطفه و مبروره مگر آنکه بنویسد مراد از خدای تعالی و برابر نگاه کردن حجی مقبول افتاده و در کتاب حج گفته است که جزای حج مبرور نیست مگر بهشت و معنی حج مبرور نیز همانجا

معلوم شد و مال آن مقبول است قالوا و ان حضرت نظر کردن بوالدین را این چنین جزای ذکر کرده صحابه بطریق استغفار و استیفاء گفتند و ان نظر کل یوم مائة مرة و اگر چه نگاه کند هر روز صد بار قال نعم گفت آری و اگر چه نظر کند هر روز صد بار و از برای رفع و زد و استیفاء و ایشان فرمود الله اکبر و طیب عند ابرر گتر و پاک تر است از آنچه در گمان شماست که

نوشته میشود و بهر نظر و لحن حج مبرور و وعنه ابی بکره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کل الذنوب

یعنی آنکه شهادت ما شایسته گناهان می آید و خدا می آید از ان گناهان هر چه می خواهد الا حقوق الوالدین مگر رنجانیدن
 ما در و پدر فانیه بعمل اصاحبه پس بدستی که الله تعالی شتاب میکند عقوبت را در صاحب عقوبت رانی ایجه و قبل المات
 هم در زندگانی پیش از مردن یا آنچه میکند در خیرت از عقوبت و این غایت تشدید و تعلیظ است بر عقوبت ۹۰ و عن
 سعید بن العاص نام دو کس است پوشیده همانند که ابن سعید را سعید ابن العاص خوانند بسبب نسبت پدیرستی یکی اکبر
 و آن سعید بن العاص ابن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است قدیم الاسلام آورد و بعد از ابی بکر صدیق و دیگر
 اصغر و آن سعید بن اخیوخه بن مروه و ثناته ساکنه و دو حامی همسایه بن سعید بن العاص بن امیه و وی در وقت وفات
 آن حضرت هشت ساله بود دید آن حضرت را در وایت کرد از وی و این حدیث است با روایت پدر کلان او قال

قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عن کبیر الاخره علی صغیر هم ادب و حرمت بزرگ از زبان برادران برادر خرد
 ایشان حق الوالد علی و لده محجوق بدست بر سر زرد روی البیهقی الجاهلیت آمده فی شعب الایمان روایت کرده

بیهقی این پنج حدیث را از حدیث انس تا حدیث سعید بن العاص در شعب الایمان باب الشفقة و الرحمة

علی الخلیف فی الصراح شفقت مهربانی شفق کذلک اشفاق رسیدن بر کسی یا چیزی از مهربانی بروی صلته
 یعنی یقال اشفق علیه فهو مشفق و شفیق علیه و معنی رسیدن از کسی یقال اشفق منه ای خاف انتهی و طبعی گفته اشفاق یعنی
 خوف است و شفقت و شفق اسم است از ان و معنی عنایت و مصلحت است نیز آمده زیرا که شفق می رسد که مکر وی مشفق علیه
 نرسد و رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رحمت کذلک در رحم بنم را با سکون جا و ضم آن نیز معنی رحمت آید و ترجمه
 باین معنی است یقال رحمة و رحمت علیه و رحمت نیز مشفق از رحمت است لذ برای مبالغه چنانچه رحمت از رحمت
 بجزوت از جبر و رحمان و رحیم از اسما را آبی اند از برای مبالغه در رحمت و ذکر از نیز برای مبالغه است چنانچه گویند جاق
 مجد و مبالغه در رحمان باشد و اقوی است بمعنی متصف بر رحمتی که فوق آن تصور نباشد و لهذا مخصوص است باری تعالی
 و بقیه او اطلاق توان کرد و رحیم بر غیر وی سبحانه نیز اطلاق توان کرد و در کرمه قل ادعوا الی الرحمن و لیس

این تخصیص است ۱۰ الفصل الاول ۱۰۱۰ و عن جبر بن عبد الله صحابی مشهور حسن البصر و اسیرت قال

قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یرحم الله من لا یرحم الناس رحمت ینکند خدا تعالی بر رحمت خاص کامل خودی
 که رحمت نمی کند او آدمیان را مشفق علیه ۱۰ و عن عایشة رضی الله عنها قالت جارا عربی الی ابی ابد بادیه شیبی که
 اکثر جنایات و درشت خومی باشند بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دید حاضران را که بوس میکنند خردان را فقال پس
 گفت تقبلون اصبیان فما قبلتم ایا بوس می کنید شما خردان را پس ما خود بوس نمی کنیم ایشان را فقال النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم او ملک ملک ان نزع العین فلیک الرحمة آیامک بشوم من نودان رحمت را در دل تو
 اگر کشد الله تعالی از دل تو رحمت را یعنی چون وی تعالی در دل تو رحمت و شفقت نه نهادن تو انم نهاد مقصود از جرح

و توجیح مست بر بی رحمی و اشارت بانکه در ولها رحمت نهاده و آفریده حق است اگر وی نیافرید و نهاده دیگری نتواند نماید و این
 بر تقدیر کسر همزه آن است و در اکثر روایات بفتح همزه آمده و معنی اینچنان شود که من مالک نیستم دفع و از آن کشیدن حق رحمت را
 از دل تو یعنی چون وی تم رحمت را از دل تو کشید من آنرا دفع نتوانم کرد و از آن نمود و مال معنی هر دو روایت یکی است تفاوت
 در توجیه اعراب است متفق علیہ و عنہا قالت و ہم از عایشه روایت است که گفت جارتی امرأه و همها ابتان لها
 کتانی آمد مر ازنی و بان زن دو دختر بود مر او را سوال میکرد آن زن وی خواست چیزی از من فلم تجدهندی غیر قره
 واحد پس نیافت آن زن نزد من جز یک خرما فاعطيتها ایا ما پس دادم آن زن را آن قره را فطمتها بین اینست
 پس قسمت کرد هزار اور میان هر دو دختر خود آن زن بود هر یک نیمه از آن داد و لم تاكل منها و خود نخورد چیزی از آن

ثم قامت فخرجت پس برخاست آن زن و بیرون رفت از آنجا فدخل النبي پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 فحدثته پس گفت این فعل آن زن را بان حضرت فقال پس گفت در بیان فضیلت نیکی کردن به دختران من اشلی کسی که
 مستلاگردانیده شود و آذمایش کرده شود من هذه البنات بشی از جنس این دختران بخیزی یعنی یکی یاد و یا بیشتر و عبا
 استلاجهت آنست که وجود بنات در عورت و عادت مکروه و گران میباشد فاحسن الیهن من نیکی کند سوی ایشان
 کن که ستر من النهار باشند این دختران و نیکی کردن ایشان مرا نکس را پرده از آتش و مزخ و حاجز و مانع از در آمدن آن
 و اختلاف کرده اند علماء در آن که مراد ابتلا و امتحان بحر و وجود دختران است یا آنچه صادر شود از ایشان از محنت و اندوا
 و صبر کردن بر آن و ظاهر اول است و نیز مراد از احسان تسدیر و حسب است از نفقه یا زیاده بر آن و ظاهر ثانی است و کسرا
 احسان آن است که موافق شرع باشد مستمر و دائم گردد و تا بعد از شدن ایشان به تزویج یا بوقت متفق علیہ ۴۰ و عن

انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من عال جاریتین کسیکه غمخواری کند دو دختر ترا و استادگی نماید
 نفقه و وقت و کسوت رسانیدن ایشان را حتی تبلغاتا آنکه برسند آن دو دختر بحد بلوغ جا بر یوم القیامه می آید آن سر
 در روز قیامت انا و هو یکذا و حالیکه من و وی بهم بشیم همچنین و ضم اصابعه و فراهیم آورد آن حضرت برای بیان
 معنی که تا کیفیت بهم بودن آن کس و آن حضرت انگشتان خود را و مراد دو انگشت است که سبابه و وسطی است
 یعنی همچنانکه این دو انگشت بهم پیوسته می بینید من و آنکس که عیال داری دو دختر کند روز قیامت همچنین بشیم مراد
 مقارنت و مصاحبت در جنت است یا در محشر و موطن دیگر و الله اعلم و بدانکه در حدیث دیگر فرموده است بر انگشت
 شده ام من در روز قیامت همچو این دو انگشت دو احتمال گفته اند یکی آنکه بیان معنی اتصال و مقارنت دیگر تقارب
 و تعاقب مقدار تقدم وسطی سبابه اما درین حدیث بیان این دو احتمال نگزیده اند و ظاهر در اینجا اراده ضم و مقارنت
 و پیوستن است و اگر تقارب و تعاقب در در آمدن بهشت مراد دارند نیز صورتی دارد و بر وقت بر او و سبابه

و تا که فضل عیال داری دختران است و الله اعلم ر واه مسلم ۵۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و آله وسلم السامی علی الارطه سعی نمایند و تحصیل نبوت ارطه و انفاق کننده برایشان و ارطه یعنی همزه و نیم زن بی شوهر خواه
 تزویج کرده باشد پیش ازین بشوهری یا نه و بعضی گفته زنی که مفارقت کرده از وی شوهر نبوت یا بطلاق گذاشتن
 الطیبی و در قاموس گفته مرد ارطل و زن ارطه یعنی محتاج و مسکین و جمع ارامل و ارامله در صراح گفته ارطل مرد بی زن و ارطه
 زن بی شوهر ارامل بیوگان و در ایشان و محتاجان و حاصل اشتقاق این لفظ از رطل است یعنی فقر و رفتن توشه از دست زنی آن
 شدن سال و مراد در حدیث زن بی مرد است نه مسکین یعنی بر تنه ذکر و مسکین می فرماید که سعی نمایند و کوشش کنند و تحصیل شوهر
 یو یا مسکینان کالساعی فی سبیل الله مانند سعی کنند و انفاق کنند و در راه خداست که خواجست و حسبه قال ظاهر از
 لفظ مصابیح و مشکوه آنست که این قول الی هر چه است که گفت گمان می برم آن حضرت را صلی الله علیه و آله که گفت
 کالقائم لا یغیر فی نفسه تا و کالصائم لا یغیر سعی کنند بر ارطه و مسکین مانند شب خیز است برای نماز که کسی نمی کند و کور
 واقع نمیشود و در شب خیزی او و مانند روزه و راست که هرگز افطار نمیکند و همیشه روزه میدارند و در بعضی حواشی نوشته که این
 قول یعنی و حسبه قال ای قول عبدالله بن مسلمه یعنی است که شیخ بخاری و مسلم است و راوی این حدیث است از امام مالک که گفت
 گمان می برم مالک را که گفت کالقائم لا یغیر و کالصائم لا یغیر فتدبر متفق علیه ۱۰۶ و عن سهل بن سعدی مشهور است
 که قبیده است از انصار اوس بن ابی الصخابة بالذنیة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما کافل الیتیم له و لغيره من کسبک
 شکفل امر یتیم است و مرئی اوست خواه آن یتیم از آن او باشد و از اقربای او که غمخواری وی بر یکم صلوات رحم ذاست
 چنانکه پسیر که پدرش مرده باشد یا پسیر برادرش و مانند آن یا از آن غیر وی باشد از مردم اجانب بر هر تقدیر خوب
 کفالت یتیم و تربیت وی آن قدر است که میفرماید من و کافل یتیم فی البیته کذا مقارن و مصاحبیم و در حدیث این چنین و اشارت
 با سبابة و اوسطی و فرج بنیهامشیا و اشارت کرد آن حضرت برای بیان کیفیت مقارنت با گشت سبابة و گشت میانه
 کشت اوگی کرد میان این هر دو گشت اندکی رواه البخاری ازین حدیث معلوم شود که مراد مقارنت و تربیت است و نسیم
 اصابع که در حدیث آنس واقع شده ناشی از فرجه است یارب مگر ثواب غمخواری دختران بیشتر از کفالت یتیم بود و
 مقارنت در اول قومی تراژمانی در اول در جمع موطن و در ثانی مخصوص بنیت که آخر موطن و مرجع و صیر بدو گشت الله

اعلم ۱۰۷ و عن النعمان بن بشیر صحابی انصاری است اول من ولد فی الانصار بعد الهجرة قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم تری المؤمنین فی تراحمهم یبني وی یابی قواهی مخاطب حال مسلمانان را در دو جم کردن بعضی از ایشان بر بعضی
 باخوت ایمانی فی وجودی دیگر و توادم و در رعایت احوال ببلایه محبت و وصله بودت که بیکدیگر در نزد مثل زیارت کردن
 یکدیگر و هر یکدیگر دستاورد و تعاطفهم و در صبر بانی و اعانت کردن یکدیگر بجهت رقت و مشا به حال ضعیف و ناتوانی و
 مسکنت و امثال آن کمثل یجدیم چو حال تن است اذ اشتکی عضوا چون شکایت کند جسد یک اندام را یعنی بیمار گردد و
 یک اندام وی شکایت و شکوی می کند کردن یعنی بیماری نیز آید و معنوی در اکثر و ایات نصب آمده و در بعضی برفع نیز

خواند و اند و عضو بالضم و الکر اندام متحد جامع است که ذاتی الصراح تداعی له سائر الجسد میخواند یکدیگر است آن عضو باقی عضو
جسد و موافقت میکند اعضا یکدیگر در تمام شفتت تداعی یکدیگر را خواندن تا اتفاق کنند بر کاری با لسه و احمی به بیدار
وتپ و در معنی گفته است بیت بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آخر پیش از یک گوهرند و چون عضو بی بدرد آورد و روزگار

بد دیگر عضو بارانماند قرار به متفق علیه + ۸۰ + وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المؤمن کرهیل واحد مجموع مسلمانان
همه در حکم یکدیگر و یک شخص اندان اشکی عینه اگر شکایت میکند آن مرد در چشم خود در اشکی که شکایت میکند همه بدن خود را و آن
اشکی را سه اشکی که اگر شکایت میکند در دست خود در شکایت میکند تمام بدن خود را و لفظ عینه در اسه و کله نصبت رفع هر دو

آدمه رواه مسلم + ۹۰ + و عن ابی موسی عن انس بنی صلی الله علیه وآله وسلم قال المؤمن المؤمن کالبنیان مسلمان مسلمانان
دیگر را مانند بناست یعنی مجموع مسلمانان حکم یک بنادارند درین معنی که پیش بعضه بعضا سخت میگردد و اند و محکم میباید
بعضی اجزای بنا بعضی اجزای دیگر را همچنین مسلمانان نیز باید که در تقویت و تائید یکدیگر باشند شنبک بین اعضا
پس در آورد آن حضرت انگشتان یک دست خود را در انگشتان دست دیگر از برای تمثیل اتصال و اشتباک مسلمانان
یکدیگر در تعاون و امداد بعضی و بعضی را و این همه در آنچه حرام و مکروه نباشند و موجب اثم نگردد متفق علیه + ۱۰۰ +

عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه کان اذا اناه السائل ام صاحب الحاجة قال و هم از ابی موسی آمده که روایت میکند
وزان حضرت که بود چون می آمد او را سائل یا خداوند حاجت میگفت اشفعوا شفاعت کنید و در خواست کنید فلتتوجروا
تا حاصل کرد و برای شما اجر شفاعت فلتتوجروا بصیحة مجهول یکسر لام سکون آن و یعنی الله علی لسان رسوله ما شاء و حکم
یکند خدای تعالی بر زبان پیغمبر خود هر چه خواهد یعنی شما شفاعت میکرد و باشد تا او آن حاصل کنید خواه شفاعت شما قبول
افتد یا نه که آن تقدیر آتی و حکم اوست و از ملاحظه آنکه شاید شفاعت شما قبول نیفتد ترک آن نکنید و ثواب آنرا از دست
ندید و باید دانست که شفاعت در حد و بعد از رسیدن با نام جاری نبود پیش از رسیدن بوی جایز و در تعزیر جاریست

مطلقا و اینهمه بر تقدیری که مشفوع فیه موزی و شریر نباشد متفق علیه + ۱۱۰ + و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم انصر اخاک ظالما او مظلوما یا زمی و هو اعانت کن مرزا در سلسله از اظالم باشد یا مظلوم فقال یوحی پس گفت مر
یا رسول الله انصر مظلوما یا زمی میبسم او را در حالیکه مظلوم است و کیفیت این معلوم است فکیف انصره ظالما پس چگونه
یاری دهم او را در حالتی که ظالم است کیفیت این معلوم نمیشود قال گفت آن حضرت تنفع من الظلم کیفیت یاری دادن ظالم
آن است که منع میکنی و باز میداری او را از ظلمند که نصرت آیه پس آن باز و شستن توومی را از ظلم نصرت دادن نصرت او را

یعنی بر شیطان و نفس که باعث اند او را بر ظلم متفق علیه + ۱۲۰ + و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اسلم
اخو المسلم مسلمان بباد روی مسلمان است که شرعیت حکم دارد و شارع صلی الله علیه وآله وسلم حکم اب لا یظلمه شتم کنند
مسلمانی مسلمان دیگر را یعنی نباید که مستم کند و اصل معنی ظلم وضع اشئی فی غیر موضعه است و آن شامل است صغیر را بلکه

تاریخ

مباح را که مناسب و لائق نباشد کردن آن در صورت کذا قالوا اولایسه بغیر یا وسکون سین و نیندازد او را در محله و نگارند
 در دست دشمن بلکه نصرت کند و یاری دهد او را و من کان فی حاجة اخیه کان المدنی حاجته و هر که باشد سعی کنند و در قضای
 حاجت برادر مسلمان باشد خدای تعالی هر قضای حاجت و سه و من تسبیح عن مسلم کریمه و هر که بکشاید از مسلمانان و می را
 قال فی الصبر کرب بغیر کاف و سکون را و کرب بفتح کاف اندوه که دم باز گیرد از روی فرج الله عنه کریمه من کرب
 یوم القیمه بکشاید خدای تعالی از روی اندوهی عظیم از اندوههای روز قیامت که نفس نتواند زود در آن و من ستر مسلمان ستره
 یوم القیمه که سیکه پرده پوشی کند مسلمان را بپوشد عیبها و گناهان او را بپوشد خدای تعالی عیبهای او را روز قیامت
 بپوشیدن از اهل موقف و ترک محاسبه و اخفای ذکر آن و گفته اند که ستر که مستحسن و مندوب است بر اهل عزت و حیاست
 که عیب ایشان مستور است اگر کاری ناشایسته می کنند در پرده حیا از استور میدارند اما آنکه پرده از روی حیا پرده است و باید از
 فساد معروف شده و علانیه معصیت می درزد و انکار روی واجب است و منع و زجر و تشنیع وی لازم و اگر منع ممنوع نگردد
 خیر بولایه و حکام باید کرد که او را از ایذای مردم و فساد در دین باز دارند و اما جرح روات و شهود و حکام وظلمه از برای حیانت
 دین و حفظ حقوق ناس امری واجب و لازم است و ارباب بتک ستر و کشف عیوب متفق علیه ۱۳۰ و عن ابی هریره
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المسلم اخو المسلم مسلمان برادر مسلمان است دینی لایفکله و لایخذله ستم نکند او را
 و خذلان ترک نصرت و یاری دادن پس لایخذله بفتح یا و ضم دال در معنی لایسه باشد که گذشت و لایخیره و خرد نشود و خوا
 ندارد و بنظر کم نگر مسلمانا اگر چه فقیر و ضعیف و ناتوان و مسکین و نامراد و خراب و عریان و لاشی باشد چه داند که قدر او زود خدا
 چیست و عاقبت کار او چه اهل لا اله الا الله همه اهل عزت اند فلقد العزة و الرسول و للمؤمنین و لکن المنافقین لایعلمون هر چه
 عزت ایمانی ایشان از دست نباید داد و انتسابی که بجناب عزت دارند رعایت باید نمود خصوصا آنها که نور علم و عبادت
 ضمیمه آن ساخته بصفت نور علی نور متصف شده اند اکثر ویرانی حال و گرفتاری بخیران و وبال اهل عالم خصوصا ارباب دنیا
 و جاه که در ظلمت کبر و نفسانیت و جاه غفلت افتاده از مشاهده این نور محروم و بموجب مانده گرفتار ظلمات بعضیها فوق
 بعضی شده اند باین سبب است اصل کار که باعث عزت و نجات در دنیا و آخرت است محبت فقرا و حب مساکین است که
 سید سادات عالم و اعز و اشرف بنی آدم صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین از در دعای خود بخواند و بگوید
 گشت بصیرت و محبت و محالست با ایشان فقیر و فقرا در اصل برگزیده نواخته آن آستانه بلند و سر فراز گردانیده آن درگاه آن
 دیگر چه گوید جمال الطیاب درین باب فرایح است و العاقل تخفیة الاشارة اللهم ارزقنا و لایخیر را در اکثر روایات بفتح یا
 و سکون عاقله و کسوف خوانده اند از حقر و حقیر یعنی خرد دیدن و خوار داشتن از باب ضرب و در بعضی روایات و لایخیر
 آمد بغیر یا و سکون خایر معنی کسوف را از حقر یعنی از اله حقر که معنی با من محمد و سلامت است یعنی تند بخند و حیانت نور زود در
 و سه هم چنین است بفتح حقر که در آخر حدیث واقع شده فاضی میاض مالکی گفته که صواب اول است و در بعضی روایات

یعنی محقر نیز آمد و بعد از آن فرمود که تقوی هبنا و شیر الی صدر و قلت مراد تقوی در پرتو گاری از نیماست و اشارت میگرد
 آنحضرت بسوی سینه مبارک خود سه بار یعنی تقوی در سینه است و کار باطن است و مقصود ازین جمله تاکید و تقوی جمله سابقه است
 یعنی محل تقوی قلب است و امری مخفی است پس چگونه حقارت مسلمانان کند و حقیقت حال وی معلوم نمیآید و آنست
 که چون تقوی در دل است پس هر که در دل وی تقوی باشد مسلمان را حقارت نکند و متقی حقارتگر مسلمان نباشد
 و معنی اول مناسب تر و ظاهر تر است کما لا یخفی بحسب امری من اشهد ان یقر اخاه المسلم بس است مسلمان را از بدست
 حقارت کردن برادر مسلمان را یعنی این معنی تمام است در بدی دیگر حاجت نیست کل المسلم علی المسلم حرام همه چیز مسلمان
 بر مسلمان حرام است و نه و مال و عرضه خون وی و مال وی و آبروی وی باید که کاری نکند و مخفی نگوید که خون ریخته شود
 و مال وی تلف گردد و آبروی وی برود و شامل همه بدیهاست و کلیه این است و این حدیث از جوامع الکلم است که از خوا
 غایبه محمد پیست صلی الله علیه و آله و سلم رواه مسلم ۱۳۰ و عن عیاض بن عمار صحابی است ذکر احوال او در آخر فصل اول
 از باب المفاخرت و العصبیت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل البیته ثلثه همشتیان کس اند یعنی
 آنها که لائق و سزاوارند که سابقان و مقربان بهیست در آید و سلطان مشط تصدق موفق اول خداوند سلطنت و قلبه عاود
 احسان کنند و مردم توفیق داده شده بخیرات و موفق آنرا گویند که آماده کرده شده بر امری ای باب خیر و کشاده شده بر روی وی
 درهای نیکی در جل رحیم رفیق القلب کل ذی قربی و مسلم دوم مرد مهربان نرم دل مرد خداوند قرابت را در مسلمان را یعنی مهربان
 بر خویش و بیگانه و عقیف متعفف ذو عیال سوم مردی پارسا باز ایستاده از حرام پارسائی نماینده باز آمدن از حرام و تنگ
 کردن از سوال و اظهار فقر خداوند عیال که نیدارد و او را عیال بر او تکاب سوال و افتادن در سب حرام چنانکه در قرآن در شان
 اینها گفته یحییهم اهل العنایة من العنفت و اهل النار عنقه و در زخانی بیخ شش اند یعنی آنها مستحق عذاب اند بشومی این افعال
 شنیده خود مقصود تقبیح و تشنیع این افعال و تفلیط و تشدید است بر آن چنانکه در تفریبه سابقه مرع و تحسین افعال مذکوره بود و الضعیف الذی
 لازمه اول است خردی که نیست عقل و رای مراد و اگر باز دارد از کار ناشایسته و ثبات و استقامت نیست مراد از نشو و نما و مبر میآید کرد
 از معاصی و قبایح و نگاه نمی تواند داشت خود را از ان الذین هم فیکم شیخ بیان الذی لازمه است بذكر نوعی از ان الطبر لیر
 تمثیل و الذی اگر چه نفطش مفرد است در معنی جمع است بامت بار اراوه جنس یعنی آن کسانی که مشا را تابع و خادم اند و میگرد
 گرد و امر او غنیا از شما و مطمح نظر و مطمح باطن ایشان نیست مگر پر کردن شکم و پوشیدن جامه اگر چه از شبهه حرام باشد
 لایعون اهل و الاما لا طلب نمیکنند اهل و عیال را و نه مال را که بحسب حلال حاصل کنند و رغبت ندارند در آن بلکه مقصود
 همت ایشان بر ماکل و مشارب و ملایس اگر چه حرام بود و انیم از ضعف و سستی رای است و انما ان الذی لای یخفی له طع و ان
 دق الاغایة دوم از اهل نار مردی دیانت است که پوشیده نیست مراد از چیزی که طمع توان کرد در روسه اگر چه پیر
 باریک و قابل باشد مگر آنکه میجوید و تخصص میکند آنرا تا بیاید و مطلع گردد و بران و خیانت کند آن را و بعضی گویند خفت

۱۱۸

بجستی ظهور نیز آید یعنی خائنی که ظاهر نمیشود و مراد را چیزی که طبع توان کرد و در وی مگر آنکه خیانت می کند آن را در جل لا ابر
 و لایسی سوم مردی است که صبح نمیکند و شام نمیکند الا در هوشیاد عک عن اهلک و مالک مگر آنکه در سه فریب مید
 و اچیت همیال تو مال تو یعنی هر صبح و شام کار او خدع است که طبع دارد در اهل و مال تو و ظاهر میکند عفت و امانت را در کرد
 و کذب تا آنکه در باطن خیانت میکند در آن و ذکر اهل او الکذب و ذکر کرد و آنحضرت در مقام تعداد اهل باطنی که کذب
 یعنی کاذب را در فرمود و دیگر از دوزخیان شمل و کاذب است و لیکن راوی اینچنین عبارت آورد که ذکر اهل او الکذب و کفحت
 و اخیل و الکاذب چنانکه گفت الضعیف و الخائن غالباً نسیان کرد و راوی خصوص لفظی را که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود یعنی چیزی ذکر کرد که معنی شمل یا کذب از آن مفهوم گشت خواه این چنین فرمود که و اخیل و الکاذب یا لفظی دیگر
 گفت و قول او الکذب در اکثر روایات بلفظ او آمده و در بعضی و الکذب بود نیز آمده و بر تقدیر او شک راوی است معنی
 چهارم شمل را ذکر کرد و یا کاذب را در برین تقدیر پنجم و ششتم کبر شین معجمه و سکون نون و کسر ظاهر معجمه و سکون تخماتیه الفحاش یعنی
 بد خلق سخت گوی از حد گذراننده بدی را در کلام و اگر او باشد عدد پنج بکذب تمام می شود و ششتم الفحاش نعت شمل یا کاذب
 باشد یعنی شمل بد خلق فحاش یا کاذب بد خلق فحاش و برین تقدیر و ششتم الفحاش را البته منصب باید خواند یعنی ذکر کرد و شمل را
 و کاذب را و ذکر کرد و وصف ایشان الشنظیر الفحاش را و بر تقدیر او مرفوع باشد بر طرز سابق عطف بر جل منصوب نیز
 تواند شد عطف بر اخیل او الکذب یعنی ذکر کرد در مرتبه چهارم شمل را یا کاذب را و ذکر کرد در پنجم الشنظیر الفحاش را و ظاهر
 است قائل رداه سلم ۱۳۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الذی نفسی بیده سوگند بخدای که بقا
 ذات من در دست قدرت اوست لا یؤمن عبد حتی یحب لآخره ما یحب لنفسه متفق علیه ایمان نیار هیچ بنده یعنی کامل تمام
 نشود ایمان وی تا آنکه دوست دارد برای برادر مسلمان چیزی را که دوست دارد برای خود از خیر دنیا و آخرت و در روای
 لفظ من اخیر تصریح آمده و خیر آخرت نجات از عذاب آتش و دنیا و فوز بدرجات بهشت است از آنچه از لوازم ایمان و
 عمل صالح است و خیر دنیا اسباب و متاع و اهل و اولاد از آنچه وسیله و واسطه خیر آخرت گردد و این را برای خود نخواهد و
 دوست میدارد و باید که همه مسلمانان را خواهد و دوست دارد و خیر خواهد همه مسلمانان باشد اما آنکه کسی بکفر تسویل شیطان و شر
 نفس و خبث سریت و فساد باطن برای خود از مال و جاه دنیا که باعث ظلم و فساد و وبال ذکاال گردد و نخواهد و دوست
 دارد و چو برای مسلمان دیگر خواهد و دوست دارد و این را باید که برای خود نیز نخواهد و دوست ندارد و یا مردی است که حصول مال
 و جاه برای وی سبب وصول ثواب آخرت و قرب مولی تعالی میگردد چنانکه مال برای حج و مواسات فقر اکاری آید و
 جاه باعث عدالت و امر معروف و نهی منکر میگردد و دیگری که مال او را باعث فسق و طغیان و ظلم و متویشود پس خواه
 مال و جاه و دوست داشتن آن برای وی درست نباشد زیرا که در حق وی خیری نیست و یا بجهل منتهی نمیشود که نفس آدمی دارد
 بهمت خوف حقوق منقصدت و ذلت و آرد چون بهر طریقه خیر و صلاح و دینداری و انصاف و اعتدال باشد آن خوف

مرتفع گردد و میخواهد که همه جامع خیر دنیا و آخرت باشند و مساوی باشند و حصول این حالت اگر نفهم آن نیک در روند و انصاف

دیند میرست انشا الله تعالی و منه التوفیق فانهم ۱۵۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم و الله لا یومن و الله لا یومن سہ بار فرمود بخدا سوگند ایمان نیارد و کامل نشود ایمان شخص نفس

من پسید و شد کیست که ایمان نیارد و کرا میگوئی یا رسول الله قال سمر و الذی لا یامن جاره بوائقه آن کسی که این بنا

همسایه او بدیهای او را متفق علیه ۱۶۰ و عن عائشه و ابن عمر عن نبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ما زال جبرئیل

یوحی بای با بحار فرمود آنحضرت همیشه جبرئیل اندر میگردد که امر کنم امت را بنگاه داشتن حق همسایه با سان کردن با وی و دفع

ضرر و ایز از وی حتی طغنت آنه سیورنه تا گمان بردم که تحقیق جبرئیل نزدیک است که وارث میگرداند همسایه بار از یکدیگر

و وحی می آرد بدان فانهم و اگر فرضاً توریث از آنحضرت مراد دارند عمل برورد این قول پیش از وحی بعدم در آشت

ابنیا باشد چنانکه ثابت شده که سخن معاشره الابدیاء لا لارث و الاورث متفق علیه ۱۸۰ و عن عبد الله بن مسعود قال

قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذ کفتم ثلثا فلا تیناجی اثنان دون الآخر چون بشید شما کسی در صحبت پس نهان

سخن نگویید و کس بگوید بگویند شنو این شخص دیگر که سوم است حتی تخلفوا با الناس تا آنکه بیا میزید بر دم و بعد آن سخن مردم

و کثرت اجتماع اگر این چنین کنند باکی ندارد پس اگر چهار کس صاحب باشند و دو کس بگوید سخن نهان کنند رو باشد من اجل

ان بخره متفق علیه این منع از نهان سخن کردن دو کس نزد صاحب کس از جهت اندوگین گردانیدن ازین فعل است

آن دیگر را بجزن بفتح یا و سکون ها و ضم زای و بضم یا و کسر زای بهر دو وجه صحیح است خزنه و احزن اندوگین کرد او را و باعث

خزن دو چیز تواند بود یکی توهم آنکه شاید رای میزده باشند در هلاک و بد اندیشی آن مرد و دوم تا ذی از اختصاص یکی با ثنقات

و تحریم نه دیگری و بر وجه اول در جای که محل این توهم نباشد درست باشد تا آنکه بعضی برین فرستند آنکه این نیز نهی در هفت است

و در موضعی که مرد ثالث امین نباشد نفس خود او را در حضور میان عمارت باکی ندارد و در وجه ثانی باید که مطلقاً درست نباشد

اما این مختلف میشود باختلاف اشخاص و احوال تناجی بهر کس و بهر حال موجب تکریم و تعظیم نبود و گاهی در زیاده بر سه نیز باعث

خزن و وحشت میگردد و از طبیعی معلوم میشود که تناجی اثنین بحضور ثالث بدون یکی از ایشان مگر باذن وی نزد مالک

و شافعی و جابر علیا در سفر و حضر حرام است و بصحت رسیده است از عایشه رضی الله عنها که روزی از واج مطهر و جمیع بودند نزد

آن حضرت صلی الله علیه و سلم ناگاه آمد فاطمه رضی الله عنها چون دید آنحضرت فاطمه را مر جا گفت و نهانی سخن کرد با او

و درینجا دلیل است که نهان سخن کردن با یکی در جماعت در جای که محل تهمت و شک نباشد درست است همچنین تناجی ثلثه و اکثر

۱۹۰ و عن تمیم الدارمی ان ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال الدین انصیته ثلثا دین نصیحت است و نصیحت است در آن

ازین در عرفان اراده خیر افتد که اثر خلوص طوبیت و محبت است قلبا لمن گفتیم با جماعه صحابه و پسیدیم از ان حضرت

که این نصیحت مخصوص و اراده غیر که دین را منحصر ساختی در آن مکر است و برای که باید کرد و قال کسی بود آنحضرت ص
 مرخه از اعز و جل و لکنت با به و مر کتاب او را که قرآن مجید است و در سوره و مر پیغمبر او را که ذات پاک مصطفی است صلی الله
 علیه و آله وسلم و جاز است که مر او کتاب در رسول جنس باشد تا شامل تمامه کتب منزل و برسل کرد و صلوات الله
 علیه جمیعین و لائمه المسلمین و مر امان مسلمان را که امر او اهل اند و عاتق و عاتق مسلمانان را که سائر اهل الاسلام اند
 غیر امر او و علما و راه سلم اما نصیحت مر الله تعالی در ایمان آوردن بود نصیحت وی تعالی و صفات وی و اخلاص عمل
 در عبادت وی و نصیحت مر کتاب الله را اعتقاد آنکه منزل است از نزد وی و عمل کردن با نخبه در دست از او امر
 و نواهی و تلاوت و تعظیم وی و نصیحت مر رسول الله را تصدیق وی در آنچه از نزد خدا آورده و اطاعت وی
 و محبت وی و تشبیهان وی و احیای سنت وی صلی الله علیه وسلم و این نصائح را جمع بعبه اند که نصیحت نفس خود
 میکند بدان نصیحت مر ائمه المسلمین را با طاعت آنرا در معرفت و تشبیه ایشان نزد غفلت و عدم خروج بر ایشان
 اگر چه جور کنند و اتباع علما در آنچه موافق حق گویند در وایت کنند و نصیحت مر همه مسلمانان را ارشاد و هدایت
 ایشان بمصالح دین و دنیا و دفع ضرر و جلب نفع مر ایشان را و این حدیث از جامع الکلمات است که در تمام دین برود
 و تمامه علوم اولین و آخرین مندرج است در وی و تفصیل اجمال آن معسر و انموذجی از آن در رساله حسب ا

نوشته شده است و الله الموفق + ۲۰۰ + و عن جریر بن عبد الله قال بايعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 گفتم جریر بن عبد الله بجلی رضی الله عنه بیعت کردم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم علی اقام الصلوة و ایتاء
 الزکوة و النصح لکل مسلم یاکردن نماز و دادن زکوة و خیر خواهی نمودن مر هر مسلمان را عبادات یا حق الله است یا
 حق العباد و از حق الله تفصیل کرد دیگر آنچه عمده عبادات بدنی و مالی و اهم ارکان اسلام اند بعد شهادتین که نماز و زکوة
 است و تواند که روزه و حج در آن وقت فرض نشده باشد و اما حق العباد پیشا من است جمیع انواع آنرا نصیحت
 کردن مر هر مسلمان را متفق علیه +

الفصل الثانی + ۲۲۰ + و عن ابی هريرة قال سمعت ابا القاسم
 الصادق المصدوق یقول شنیدم ابا القاسم را یعنی محمد رسول الله را که صادق و صدوق است صلی الله علیه وسلم
 صادق راست گو و صدوق راست گفته شده بوی یعنی کسی بوی راست گفت پس آنحضرت راست گو است
 در خبرهای که داده و حق تعالی و جبرئیل راست گفته بادی در خبرهایی که بوی رسانیده پس ابوهریره میگوید شنیدم
 آنحضرت را که می گفت لا تنزع الرحمة الا من شقی کشیده و نمیشود و هر بانی از دل بیج کسی مگر از دل برنجی زیرا که هر بانی
 نشان ایمان است پس هر که هر بانی ندارد ایمان ندارد و هر که ایمان ندارد شقی است لغو ذبا بعد من لشفق اذ

رواه احمد و الترمذی + ۲۰۰ + و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الا رحمون رحمهم اکرز
 رحم و شفقت کنندگان بر خلق رحمت میکند ایشان را رحمن را رحمو امن فی الارض رحم کنید کسی را که در زمین است

از آدميان از نيکان و بيان در جسم کردن بر بدان بگشت که ایشان از زمين باز دارند چنانکه گذشت ياری و بر او
خود را ظالم باشد يا مظلوم احدث يا مراد آنست که رحم کنید هر که قابل و مستحق رحمت بر حکم من فی السماء تا رحمت
کنند شمار کسیکه در آسمان است ملک و قدرت و توفيق با سمان بگشت کمال رحمت و علو در ارتقا است او است يا مراد
بمن فی السماء ملائکه اند و رحمت کردن ایشان بجز از اعدا و موبدات از شياطين من پس و عا و استغفار

و طلب رحمت است از جناب عزت برای رحم کنندگان در راه ابو داود الترمذی ۰۲۰ و عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليس من آمن لم يرحم صغيره و لم يوقر كبيره يا ايها الناس ما ازان انسان
که طبعه حق ما اند کسیکه رحم نکند خوردان مارا و حرمت نگاه ندارد در کلانان مارا و توفيق بگيرد کبيران بگشت کمال استقامت
و اعتقاد است و الا صغیر کبير کفار را نیز بقدری رحم و توقیر کردنی است و اگر بضمیر مشکوٰۃ آدميان مراد باشند نیز صورته

دارد و با مراد معروف و نه من است که نیست از کسیکه امر نکند به شروع و نهی نکند از نام شروع رواه الترمذی و قال
هذا حديث غريب و در بعضی نسخ حسن غریب و بعضی از شرح گفته اند که اسناد او حید است ۰۲۰ و عن انس قال

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما اكرم شاب شيخا من اجل منه گرامی ندارد هیچ جوانی پیری را از جهت کلان سالی
وی الا يقض الله له عند قبره من يكرمه مگر آنکه تقدیر کند و بگمارد خدای تعالی برای وی نزد کلان سالی وی کسی را که گرامی دارد
اورا و گفت اند که درین کلام اشارت است و بشارت است بر رسیدن جوان گرامی کننده و پیر را بسن پیری رواه الترمذی

۰۵۰ و عن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان من اجلال الله تعالى بعبده حتى که از جمله اجلال و تعظیم
الله تعالی است با تمثال امر وی با کرام وی استیثمه المسلم گرامی داشتن پیری را که مسلمان است و حامل القرآن و گرامی داشتن

بر دارند قرآن را یعنی آنکه قرآن خواندن سپید اند خواهد حافظ باشد یا نه غیر تعالی فيه و الا احوالی عنه حامل قرآن که از حد غرض
گذرند نیست در آن دنه دور شوند از آن نسیه کرد و اگر حامل قرآن ابر و قیده کی آنکه غالی نباشد در آن دیگر آنکه حافی نبود
از آن بلکه متوسط احوال بود و طبعه رقیه توسط و اقتصاد و اعتدال در و چنانکه عادت شریف بود رعایت بر اقتصاد و در امر

بدان در عبادات اما غالی در آن طبعی گفت آنکه بدل محمود در قرأت قرآن و تجوید حروف در آن کنند بی تفکر و تدبیر در معانی
آن با غالی آنکه شبانی کند در خواندن آن چنانکه در حدیث عبد الله بن عمر و آمده که هر که در کم از سه روز ختم قرآن کند
چنانستی که گویند یا نحو آن در او حافی آنکه بیک کند قرأت قرآن را و مشغول نگردد بدان و قریب باین است که گفته شود غالی آنکه

همیشه مشغول تملات باشد و بتعلم فیه و ذکر و فکر و عبادات دیگر اصلا نپردازد و حافی آنکه دایم بغیر قرآن مشغول بود و تملات
کنند و در بعضی ۰۵۰ اشقی گفته غالی تسبیح از زهد و حیانت کنند و در وی تجرید لفظ و تاویل معانی باطل و معانی متباعد
از وی سوس از تلاوت آن دلیل بدان و اگر ام السلطان اتمسط و از جمله اجلال و تعظیم خدای تعالی گرامی داشتن پادشاه

معاذ الله رواه ابو داود و الترمذی فی شعب الايمان ۰۶۰ و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

خیریت فی السلین بیت قیوم حسین الیه بهترین خانها در مسلمانان خانه است که در وی تمیمی است که نیکی کرده می شود
بسی او شریعت فی السلین بیت قیوم بسیار الیه و بدترین خانها در مسلمانان خانه است که در وی تمیمی است که بد
کرده میشود بسوی او و ایند کرده میشود او را بناتی و اگر بخت تاویب تو سلیم زنند داخل احسان است نه اساست
رواه ابن ماجه . . . و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من سح رأس یتیم سیکه بگذرانند
دست را بر سر یتیمی بطریق شفقت و مطلق لم یسبح الا الله در جای که نمی گذرانند دست را مگر برای خدا و طلب رضا
وی تعالی و این شرط است در هر عمل و چون در خجاست اختلاط مصاحبت بطریق عادت نیز وقوع دارد قید کردند
بدان کان که کل شعرة تم علیها ید حسنات باشد مر آن کس را مقابله هر موی که میگذرد بران موی دست وی نیکی است
و ترفیح فوقانیه و ضم نسیم است و بضم تخمائی که سرتیز آمده و برین تقدیر معنی آن باشد که هر موی که بگذرانند آن کس بران
موی دست خود را در من حسن الی یتیمه او یتیم عنده کسیکه نیکی کند بسوی دختری یتیم یا پسر یتیم که نزد اوست و در کفایت
و عهده تربیت اوست مطلق و شفقت و تاویب تو سلیم و تزویج و تزویج و حفظ مال آنها اگر باشد کنت انا و هو
اجنته کما تین بشم من و او مقارن و مقارب در بخت همچو این دو انگشت که سبابه و وسطی است و قرن بین اصبع
و بیوست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از برای تحقیق و تمیز مقارنت و تشبیه میان این دو انگشت خود رواه احمد
و الترمذی و قال هذا حدیث غریب . . . و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من آوی یتیم
طعامه و شرابه اوجب الله له الجنة البته کسیکه جای دهد تمیمی را بسوی خوراک خود و آب خود و جب گرداند او را الله تعالی
بهشت را و به بخشه هر گناهی را که کرده است الا ان یعمل ذنبا لا یغفر لک انکه بگذراند گناهی را که آرزیده نشود و آن کفر است و کتف
کتف بنات و کسیکه عمیال داری و نهمه و غمخواری کنده و دختر را و کفایت کند ثنوت ایشان از او ثمن من الاخوات یا عمیال داری
کنند آنها را که مانند سه دختر اند که خواهر باشند فادین و در ضمن پس ادب آموز و ایشان را و هر بانی کند ایشان حتی لغین
الله تعالی تا آنکه بی نیاز گرداند الله تعالی ایشان را ببلوغ و تزویج و قول اوجب الله له الجنة و جب گرداند خدای تعالی
مر آن کس را بهشت فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله او ثنوتین یا عمیال داری کند و دختر یار و خواهر را یعنی
بفرما که لغم خواری و دینیز این ثواب شریک گرد و قال او ثنوتین پس اجابت کرد آنحضرت التماس ایشان را و موافقت کرد
با ایشان و فرمود یا غمخواری کند و دختر یار و خواهر را حتی لو قالوا و موافقت آنحضرت مرا ایشان را تا آن مرتبه بود که اگر التماس
ترتیب این ثواب بر غمخواری یک دختر یا یک خواهر میکردند می گفتند او واحد یا غمخواری کند یکی را فقال او واحد
هر آنکه موافقت میکرد و قول می نمود آنحضرت میگفت یا غمخواری کند یکی را و این بر مذمب فمما که میگویند احکام مخصوص
ست با آنحضرت هر چه خواهد کند و بخواهد کند و هر که خواهد تخصیص نماید ظاهر است و بد قول دیگر که عدم تفویض است میگویند که بعد
از التماس ایشان می شد آنچه موافق مقصود ایشان است و امثال و شباه این در احادیث بسیار است بعد از آن فرمود